

بقلم : آقای عبدالوهاب قایم مقامی

مشاعره يك پادشاه

ناصر الدین شاه در حدود ۱۲۸۰ در شکار گاهی از اسب زمین خورد مرحوم طهماسب میرزای مؤید الدوله عموی او این رباعی عنصری یا معزی را نوشته و تقدیم داشت :

شاهها ادبی کن فلک بدخو را

کاسیب رسانیده رخ نیکو را

گر گوی خطا کرد بچو گانش زن

ور اسب غلط کرد به من بخش او را

ناصر الدین شاه در جواب عم نوشت :

بد خوئی اسب تر کمان سنجیدم

در کوه ز رفتار بدش رنجیدم

این اشتر اسب نام بی معنی را

ز اصطبل دواندم به تو اش بخشیدم

شاهزاده مؤید الدوله برای دریافت این عطیه ملوکانه دعوتی از شاهزادگان واعیان و رجال آن زمان نموده که عطیه ملوکانه و دستخط را ملاحظه و موجب مباحثات و افتخار او گردد .

وقتی که اسب مرحمتی را با تشریفات خاص که در آن زمان معمول بود از پوشانیدن جل ترمه و آراستن سر آنرا بر براق مرصع و نصب پروسایر تزئینات که در آن زمان مرسوم بود و چند نفر بساؤل با لباس مخصوص و چماقهای نقره در جلو و عقب اسب آنرا بمنزل شاهزاده مؤید الدوله آوردند .

این قاعده و رسم از زمان سلاطین ساسانی در ایران مرسوم بود که هر وقت عطیه ملوک و سلاطین برای کسی میبردند او را بر فیل یا شتر یا اسب واستر بار کرده و آن مر کوب را

بپرهای شتر مرغ تزئین مینمودند و این عمل را در عربی ریاش مینامیدند چنانکه منوچهری در آن قصیده که میگوید :

حاسدان بر من حسد بردند و من فردم چنین

داد مظلومان بده ای عز امیر المؤمنین

و بر حاسد فخر میکند و میگوید :

مر مرا باری بدین درگاه شاهست آرزوی

نزری و گرگان همی یاد آیدم نز خاقین

شاعران را درری و گرگان و در شروان که دید

بدره عالی بیشت پیل آورده بزین

وقتی که اسب مرحمتی دستخط شاهانه را آوردند مورد بسی وجد و خوشنودی

شاهزاده گردید و فخریه و مباحات مینمود.

بعضی که از این عطیه ملوکانه نسبت بشاهزاده رشک و حسد بردند اظهار داشتند

که اعلیحضرت همایونی این اسب را از روی رضا و میل بشاهزاده نبخشیده بلکه او را

از اصطبل بیرون کرده است و نمیتوان آنرا عطیه مخصوص دانست این زمزمه کم کم

مجلسی شده و بسمع شاهزاده مؤیدالدوله رسید.

شاهزاده قدری از این حرف و زمزمه ناراحت شده و آن شادی و خوشی که در

اول داشت از دست داد.

وقتی که مجلس باین صورت در آمد و یک سکوت ممتدی در مجلس حکم فرما

شد مرحوم امامقلی خان بیگدلی غارت تخلص در آن مجلس حضور داشت بالبدیهه

این رباعی را گفته و خواند و موجب انبساط خاطر شاهزاده گردید و امر داد یکصد

اشرفی آورده و بر سر غارت ریختند.

رباعی

شاهت ز کرم نه اسب بدخو بخشید

حلم تو و صولت تو با هم سنجید

این توسن دهر بود بد خوئی کرد

تا رام شود زیر رکاب تو کشید

و چون اسبهای تر کمانی و یموتی در دشت زندگانی میکنند و کوهستانی نیستند چنانکه شاه فرموده بود :

بعد از این تاریخ ناصرالدین شاه دیگر اسبهای تر کمانی سوار نشده و اسبهای سویه خراسان که مال قفقازیه و کوهستانی میباشند برای سواری انتخاب نمود .
و نیز در حدود سنه ۱۳۰۴ هجری قمری ناصرالدین شاه میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله را باصفالدوله ملقب و والی و استاندار خراسان نمود . نظر باینکه او مردی فاضل بود بعضی آداب و رسوم که در آستانه قدس رضویه معمول شده موقوف داشت .

چون این عمل مخالف میل خدمه و اسباب نکث عایدی آنها شده لذا بمخالفت مشارالیه برخاسته و اقداماتی بر علیه او نمودند و چون در این موقع شاهزاده ابوالحسن میرزا که بعداً ملقب بشیخالرئیس شد از عراق عرب آمده و طالب معرفت بود موقع را مناسب دیده و در صحن کهنه شبها منبر میرفت و از استاندار بدگوئی میکرد .

رفته رفته این امر بزرگ شده و کار بالا گرفته و منجر بیستن دکا کین رسید آصفالدوله مراتب را رمزاً بطهران اطلاع داد و شاه امر نمود که شیخالرئیس را از مشهد تبعید نمایند .

بنابر این شیخالرئیس را بعشق آباد تبعید نموده و قائله خاموش شد .
شیخالرئیس در موقع عزیمت بعشق آباد این دو بیتی را گفته و بمرکز فرستاد .

نائب السلطنه بر گو بشه نیک سرشک

که یکی زاهل خراسان بمن این نامه نوشت

آصف و ملك خراسان بشما ارزانی

ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین شاه در جواب نوشت :

نایب السلطنه بر گو بخراسانی زشت

که شهنشاه ترا پاسخ اینگونه نوشت

آصف از نیک و اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آندرود عاقبت کار که کشت

علی تقی خان صمصام الملک بیات گزازی سرتیپ فوج گزار در عریضه که

بمحضور ناصرالدین شاه عرض کرده بود این بیت را نوشت :

شاه پی-روز بخت را هر شب

ما نگهبان افسر و کلهییم

ناصرالدین شاه در جواب دستخط فرمود :

بخت پیروز ماست تما که کند

روبه لنگ کار شیر نری

ور نه در دهر کسی سزاوار است

افسری سپاه چون تو خری

این بیت نیز از واردات طبع ناصرالدین شاه است و از قرار راجع بغزلی است

ولی باقی آن دیده نشد.

خم می گر شکند شیخ بما عرضه کنید

طلب خون سیاوش کنید کیخسرو